

آرام می‌گوییم اما تو می‌شنوی

گذری کوتاه به کتاب «نامه‌های یواشکی»



قبح طلاق را در گفت‌وگوها از بین نبرید

دختر جوان به کسی که پشت خط

بود با صدایی طنزآلود گفت: «من

کوتاه‌میا نیستم! یا کوتاه می‌آیی یا

مهرم حلال و جانم آزاد!» بعد هم با

خنده و شوخی به حرف‌هایش ادامه

داد و از آشپزخانه خارج شد...



شهربانو

۴ صفحه ویژه بانوان مشهد

۱۸ زانویه ۱۴۲۱ | ۴ جمادی‌الثانی ۱۴۴۲

شماره ۳۳۲ روزنامه شهرآرا

۲شنبه



آن اتفاقات می‌افتاد حتی اگر ما نبودیم

روایتان آرام نیست وقتی تصمیم می‌گیرید مادر آرامی باشید؟ از زندگی جدید خود لذت نمی‌برید در حالی که سال‌ها برای به دست آوردنش زحمت کشیده‌اید؟ پول و ثروت کنونی خوشحالتان نمی‌کند؟ همان که روزی حسرت شب‌رو روزتان بود. تعداد آدم‌هایی که...

گفتند شوهرت در اسید حل شد

عالیه الحداد تقوی یک سال و ۴ ماه در زندان‌های صدام در اسارت به سربرد و همسر و برادرش در اسید به شهادت رسیدند؛ او به عنوان الگوی فاطمی برگزیده شده است

۲



عکس: محمدیه قنبریان شهرآرا

۳۹

صفحه ۱ از ۱۹۱

(رضوانه)

نعمیه زنبیلی

روزنامه‌نگار



آیت مسلم مهربانی!

آن قدر به خودم و دلم مشغول بودم که مسیر خروج پارکینگ حرم را فراموش کردم. اشتباه پیچیدم و در بن بست تنگی از خودروهای پارک‌شده گیر افتادم. هیچ راهی نداشتم. کلافه و عصبی، دنده عقب گرفتم و با صدای برخوردی به خود آمدم. تازه فهمیدم و بی‌اعتنا به من گفت بروم. من مانده پشت سرم ماشین‌ی پارک کرده است که من آن را ندیده‌ام. صدای زنی بلند شد که «خانم! چه کار می‌کنی؟» پیاده شدم. در عقب خودروشان کمی توفرت بود. شرمند و مستأصل کمی پدر خانواده به اصرار پسرش پایین آمد و بی‌اعتنا به من گفت بروم. من مانده بودم بروم یا نه. اصرار کرد که چیزی نیست. انگار چشم‌های سرخ و ورم کرده من که از بالای ماسک بیشتر خودش را نشان می‌داد کار خودش را کرده بود. پشت فرمان نشستم و نمی‌دانستم چه کنم. مرد مسن انگار در آخرین لحظه‌های خروج از آن محصه بیرون کشید و یک دستمال برداشت و چراغ‌های ماشین را که زیر دود و خاک برق لازم را نداشت تمیز کرد. دیدن بزرگ‌منشی زائر امام‌رضا^(ع) بیشتر مرا به گریه انداخت. برای ما زن‌ها که نشانه‌شناس‌های خوبی هستیم، این یک آیت مسلم مهربانی بود. آیتی که اعلام کنند نپذیرفتند. من آرام گرفتم و حرمم به سراغم آمده بود تا دلم را گرم کند به بودن حضرت. هرچه اصرار کردم که شماره‌ام را داشته باشند تا بعدها اگر خواستند خسارتشان را حساب کنم باز به سرایم آمده بود و من نمی‌گذارم در حرمم بیرون بروی و غصه روی دلت سنگین بماند. به هنوز حرف‌های نگفته زیادی روی دوشم سنگینی می‌کرد، راه افتادم سمت پارکینگ. استارت که زدم،

به رنگ مادر



شعله زیر اجاق گاز را روشن کرد. سوپ قلم و شلغم را مثل هر روز بار گذاشت. بوی تکراری و ملال‌آور شلغم افسرده‌اش کرده بود. همه این ۲ هفته قرنطینه و کرونایی که خانه‌اش را پر از اضطراب و غمگین کرده بود سوپ پخته بود و شسته بود و آب‌میوه گرفته بود. لیوان مورد علاقه‌اش را از گنجینه برداشت. چای تازه ریخت. عطر زنجبیل و دارچین حالش را جا آورد. از داخل قوطی لاکی یک غنچه گل محمدی انداخت توی چای که عیشش کامل شود و به عطرها و صداها و سکوت توی آشپزخانه دل خوش کرد.

دستش را زد زیر چانه‌اش و چشم‌هایش را رو به آینه ریز کرد. مثل این مشت‌ها قیافه گرفت و گفت: «نه، هر طور شده باید یک زندگی سورئال را تجربه کنم». خنده‌اش گرفت. ادامه داد: «ولش کن! این خوب نیست. دلم می‌خواهد یک نقاش سبک امپرسیونیسم شوم. شاید با دود نقاشی کردم و از رنگ‌های تند استفاده کردم». تصمیمش را گرفت. حالا که حال مادرش بهتر شده بود باید کاری می‌کرد که به کرونای لعنتی می‌فهماند اینجا چه کسی رئیس است. بلند شد، نه مثل برخاستن عادی و روزمره. چنان حماسی بلند شد انگار می‌خواست گریه‌اش گرفت. آن مهر بانسی بی‌حد، آن دختر قدیمی و درشت، آن مهر بانسی بی‌حد، آن دخت‌ر قدیمی خوش‌آب‌ورنگ که معلم دهه‌های ۲۰ و ۳۰ بود و دخترهای زیادی در شهر شاگردش بودند، بعد از بیماری سخت، و ذات انسان را روی بوم نقاشی بکشد. روزها و شب‌های سخت قرنطینه از او آدمی سرسخت و مقتدر ساخته بود. دیگر از آن خودبینی‌های کودکانه و تنگ‌فکری‌های قدیم خبری نبود. نه گله می‌کرد، نه از چیزی دلزده می‌شد. دلش می‌خواست عدول کند از سراسیمگی‌های روحی‌اش، رها شود، زندگی کند، نمیرد. قلم‌مو را به رنگ آغشته کرد. از خودش پرسید برای طرح اولیه و کشیدن دقیق بیماری از چه رنگی باید استفاده کند، رنج را در صورت مادرش چه رنگی بکشد یا اضطراب روزهای پشت در بیمارستان را. باز دلش غنچ رفت برای رنگ‌های تند و قرمز. دلش خواست هر طور شده درباره زندگی بکشد، از شأن آدمی و تجربه‌اش برای زیستن و زنده‌ماندن، از چشم‌ها، از فروغ چشم‌ها وقتی امیدوار است و نبضی شادمانه دارد. باید به یگانگی و همدلی با جهان برسد تا سزاوار رهایی باشد و رنگ‌های زرد و سبز خوش بنشینند

توی بوم چهارضلعی‌اش. دلش انار خواست با آن رنگ بی‌نهایتش در نشانه‌ای از جان از خون در رگ‌های خودش مادرش و زیستن انسانی. دلش می‌خواست خودش را به زندگی اثبات کند. مثل شعاری تمام قد قدرت‌ش را، غصه‌هایمان را در طول هفته جمع می‌کنیم تا یک روز خاص حرم باشیم تا خودمان را سبک کنیم. اینجا برایمان نه حکم یک باتوق معنوی که حکم خانه‌یک بزرگ‌تر را دارد، بزرگ‌تری که حال ما را خوب می‌فهمد و حرف‌هایمان را خوب می‌شنود و منشش با همه آن آدم‌های بیرون فرق دارد. برای ما زن‌ها که زاده احساسیم حرم جای دیگری است. حرم برایمان تنها جای ثواب جمع کردن نیست. جای درد دل است. یاد چند روز پیش خودم افتادم. باز کسی مرا زنجانده بود و من سراغ همدلی می‌گشتم که بشود با او حرف زد و سبک شد. وقتی حدود ساعت ۴ عصر در روزهای پاییز به حرم می‌رسی، یعنی نماز جماعت حرم هم خوانده‌خواه به پایت نوشته‌شده است. این هم از آن تقیدهای زبانه است که دلش می‌خواهد دست یک‌یک نماز را به جماعت در حرم بخواند. نماز را اقامه کردم ولی هرچه به گنبد آقا چشم دوختم و باریدم افاقه نکرد. با همان دلی که سرخالی شده بود ولی هنوز حرف‌های نگفته زیادی روی دوشم سنگینی می‌کرد، راه افتادم سمت پارکینگ. استارت که زدم،

غلامرضا بنی‌اسدی



(پرتو)

تنظیم توقع و توان در نگاه حضرت فاطمه (س)

به رابطه اخلاق و حقوق را می‌توان به رابطه ایثار با عدالت تشبیه کرد. حقوق به‌جاخواندگی تکالیف است چنان که عدالت برجاگزینی بایسته‌ها. هردو هم از ضروریات اجتماعی است برای قاعده‌مند کردن زندگی. همه نیازهای زندگی اما با حقوق، برطرف و شأن زیستی محقق نمی‌شود. اتفاقاً باید برخی جاه‌ا از عدالت به رفعت ایثار رسید، آنچه در زندگی حضرت فاطمه^(س) به‌خوبی درس‌سازی شده است. از جمله می‌توان به موضوع «کار کردن زن در خانه» توجه کرد که بر اساس نظام حقوقی اسلام، «زن وظیفه ندارد در خانه کار کند و حتی می‌تواند برای شیر دادن فرزند خود طلب‌مزد کند». این را از زبان‌های مختلف شنیده‌ایم و زنان هم بدان استناد می‌کنند اما در خانه‌ای که کانون تربیتی انسان تراز اسلام است، نه‌تنها از این نگاه خبری نیست، که شاهد رویکرد «اشتراک مساعی» برای زندگی در نظمی پیام‌برگفته هستیم: «کار بیرون خانه با علی^(ع) و کار خانه با فاطمه^(س)». بی‌بی هم این تقسیم کار را با نگاهی می‌پذیرد و به زبان می‌آورد که باز درسی است برای ما: «من چه قدر مسرورم از اینکه رسول خدا^(ص) مرا مأمور به اموری نساخت که فقط از عهده مردان برمی‌آید». این نکته‌ای است که ما را به اشتراکی بودن زندگی توجه می‌دهد، به اینکه زن و مرد هرکدام متناسب با توان خود باید به ایفای نقش بپردازند تا جوهرچین زندگی جفت‌وجور تر شود. فراز دیگری که در بازخوانی احادیث حضرت بی‌بی^(س) بدان می‌رسیم و به جد می‌تواند بسیاری از ناسازگاری‌های اجتماعی را به صلاح برساند، نه تنظیم درست مطالبات که حتی سازگاری نیازها با توان مرد خانه به عنوان تکلیف‌دار مشیت زندگی است. همه می‌دانیم و پرورنده‌های قضایای هم این

دانسته را تأیید می‌کند که تنظیم نبودن روابط خانوادگی و نامیزان بودن ترازوی توقعات میان زن و شوهر باعث برهم‌خوردن نظم زندگی و در نتیجه، جامعه می‌شود. به گمانم گرامیداشت یاد بی‌بی و ترویج فرهنگ فاطمی با کاربست این «نوع سلوک» محقق می‌شود. حضرت خطاب به شوی اباالحسن، «إِنِّي لَأَسْتَجِي مِنْ إِبْلِهِ أَنْ أَكْأَفُ نَفْسَكَ مَا لَا تُقْبِرُ عَلَيْهِ»، به این معنا که: من از خدای خود شرم دارم که از تو چیزی را در خواست نمایم و نتوان تهیه آن را نداشته باشی. نکته‌ای که قبل از توجه به خود کلام باید مورد توجه قرار گیرد نوع خطاب است. خطاب با «کنیه» در زبان عرب، بالاترین شیوه احترام‌گذاری به مخاطب است و حضرت بی‌بی^(س) با این نوع خوانش، درس حرمت‌گذاری به شوهر را هم تعلیم می‌فرمایند. درس تصریح‌شده در کلام ایشان هم روشن است که اگر مورد رفتار قرار گیرد، بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی هرگز به وجود نخواهد آمد که بخوایم برای رفع آن فکر و هزینه کنیم. این از روز هم روشن‌تر است که همسان نبودن توقعات با توان‌ها بستر ساز بسیاری از گرفتاری‌هاست. این هم برای همه ما ملموس است و در اطراف خود قواره‌های برهم‌خورده زندگی‌های زیادی را می‌بینیم که می‌شد و می‌شود هنوز با توجه به این سخن بی‌بی^(س) به مدار اصلاح برگردد. فکری کنیم توجه به همین ظرافت‌های رفتاری که به زیست مؤمنانه می‌انجامد، زیباترین نگهداشت یاد این معلم زندگی و تعظیم شعایر مذهبی است. البته تکریم مقام زن در لسان حدیث جایگاه رفیعی دارد که در جای خود باید بدان پرداخت. شاید بتوان به همین کلام معروف بی‌بی^(س) توجه داد که «بهشت زیر پای مادران است» با این نگاه که هر زن پیش از آنکه مادر باشد، بانوی خانه و «واجب‌الحرمه» است.



عکس: ژانلیا است

قبح طلاق را در گفت‌وگوها از بین نبرید



دکتر مهتاب علی‌نژاد
جامعه‌شناس

دختر جوان به کسی که پشت خط بود با صدایی طنز آلود گفت: «من کوتاه‌بیا نیستم! یا کوتاه می‌آیی یا مهرم حلال و جانم آزاد!» بعد هم با خنده و شوخی به حرف‌هایش ادامه داد و از آشپزخانه خارج شد. صدایی بلند از انتهای راهرو گفت: «حالا چرا مهرت حلال؟! دست‌کم مهریه‌ات را بگیر به یک زخم زندگی‌ات بزَن.» دختر جوان گفت: «کف دستی که مو ندارد چه بکنم عز‌یزم؟! داشتم با شوخی، شرایط را برایش روشن می‌کردم که فکر نکند خبری است و بخواهد هنوز جوهر مهر از دواج خشک نشده آقا بالاسر من بشود.» صدای انتهای راهرو گفت: «هر چه هست کوتاه نیا. کوتاه که بیایی، از همین اول راه قافیه را باخته‌ای.» با صدایی آرام پیش دلم گفتم: «قرار است زندگی بسازند. قشون کشی از اول کار که بنای ساختن‌ها را ویران می‌کند.» کسی مانند رد میان راهرو ظاهر شد و گفت: «گذشت آن دوران که مادرهای ما گیسشان رنگ دندانشان می‌شد، می‌سوختند و می‌ساختند. حالا از همین اول کار باید حساب کار دست طرف مقابلت بیاید، چه زن چه مرد. جنگ اول به از صلح آخر! دوران بدبختی زنان به سر آمده است.» صدای انتهای راهرو سوت می‌زند. این بار میان حرفشان می‌آیم و می‌گوییم: «یعنی مسئله تا این حد وخیم است که باید از تهدید به طلاق استفاده کرد؟» آن نفر اول که تهدید به طلاق را با چاشنی طنز پشت تلفن مطرح کرده بود، پیروزمندانه به آشپزخانه برمی‌گردد و ادامه می‌دهد: «از یک جایی به بعد، باید حق زنان را بگیریم. باید روی پای خودمان بایستیم و نباید بگذاریم کسی حقم را بخورد. دوران با لباس سپید به خانه بخت رفتن و با کفن بیرون آمدن گذشته است!» و من فکر می‌کنم عاقبت استفاده از این ادبیات نایجا به کجا خواهد رسید؟

فرصت‌های زیستن را نسوزانید

درست است که سوختن و ساختن‌های افراطی گذشتگان امروزه برای همه عملکردی غیرعقلانی به حساب می‌آید، اما آیندگان این تلاش‌نکردن‌ها و بسا کوچک‌ترین تنش و چالشی دادخواهی را به

طلاق کشاندن را چگونه ارزیابی خواهند کرد؟ آیا دادخواهی بدون مدارا و تهدید به طلاق و گسستن یک پیوند بدون بررسی همه جوانب و راه‌های احتمالی حفظ پیوند مشترک عملکردی غیرعقلانی تلقی نخواهد شد؟ در گذشته، از یک

سوی بام می‌افتادند. امروزه، با عادی‌سازی طلاق، از سوی دیگر بام می‌افتیم. در هر ۲ حالت، افتادن و صدمه‌دیدن رخ می‌دهد. هر ۲ عملکرد غیرعقلانی است: چه تا حد مرگ در یک زندگی نامتناسب بمانی و بسوزی و با شرایط بسازی و طلاق نگیری، چه با کوچک‌ترین اختلاف و ناهمسانی ظاهری، بدون تلاش برای سنجش همه ابعاد یک پیوند مشترک طلاق بگیری. در هر ۲ حالت فرصت‌های زیستنت را سوزانده‌ای. تهدید به طلاق حتی به‌طنز، رفتاری زشت و دور از خردورزی است. قبح «طلاق» را با استفاده مکرر در گفت‌وگوهای روزمره از بین نبرید. «طلاق» کلمه‌ای نیست که با آن شوخی کنید.

طلاق برای مرد و زن دردآور است

گسستن همیشه دردآور و آسیب‌زا خواهد بود، چه برای مردان چه برای زنان. کسی سرش را تکان می‌دهد و می‌گوید: «یعنی بسوزیم و بسازیم؟ پس ما چه تفاوتی با نسل قدیم داریم اگر توانیم حقم را بگیریم؟» در پاسخ، با خودم می‌اندیشم که چه کسی خط کش گذاشته و تعیین کرده است که حتما گذشتگان اشتباه رفتار کرده‌اند؟ منشأ خاطرات نیک ما از گذشته جز خانواده‌ای صمیمی و فعال چیز دیگری است. غیر از این است که این غنای خانوادگی را از مدارا و صبوری پدر و مادرهایمان به یادگار داریم؟ بنابراین می‌گوییم: «خوب است آدم حقش را از زندگی بگیرد اما عاقلانه و خردورزانه، نه از روی افراط و سسطحی‌نگری. امروزه طلاق یک انتخاب است و یک راه‌حل برای پایان دادن به یک آسیب اما اینکه به‌واقع تحت چه شرایطی و پس از گذشتن از چه مرحله‌ای می‌شود از این راه‌حل برای بهبود کیفیت زندگی استفاده کرد به آگاهی نیاز دارد. اتفاقی که امروزه رخ می‌دهد این است: جمعی از کسانی که تصور می‌کنند در ازدواجشان ناموفق عمل کرده‌اند از این سوی بام می‌افتند و به جای آنکه مهارت ارتباط مؤثر را فراگیرید، مدارای مناسب را بشناسند و عمل کنند یا تاب‌آوری‌شان را افزایش دهند، نزدیک‌ترین راه برای پایان دادن به یک ازدواج

ناموفق را طلاق می‌دانند. شما که امروز به‌طنز با به‌کارگیری ساده‌انگارانه «طلاق» در گفت‌وگو با همسرت، سعی می‌کنی باج‌گیری یا به‌اصطلاح گربه را دم حجله بکشی، آیا متوجه هستی که با رایج کردن این کلمه در گفت‌وگوهای روزمره چه اندازه احساس ناامنی روانی در ارتباط با همسرت ایجاد می‌کنی؟

آیا حق زنان با طلاق گرفته می‌شود؟

نه اینکه بگوییم طلاق اشتباه است. طلاق برای خانواده‌ای که بیش از آنکه برای هم‌سازنده باشند آسیب‌زا هستند انتخابی حتمی و شایسته است، اما آیا همه طلاق‌های روزگار فعلی در جامعه ما ناشی از انتخاب‌های اشتباه است یا تعداد چشمگیری به دلیل نداشتن مهارت‌های زندگی و برقراری ارتباط مؤثرند؟ متأسفانه عادی‌سازی طلاق یکی از آسیب‌های اجتماعی دوران کنونی برای کانون خانواده است و از مهم‌ترین عواملی که سبب شده است طلاق به انتخابی رایج در برابر مشکلات زندگی خانوادگی تبدیل شود نبود آموزش افراد در زمینه تاب‌آوری و مدارا و مهارت‌هایی نظیر کنترل خشم، معناسازی برای زندگی مشترک و به‌طور کلی زوال هوش هیجانی است. هوش هیجانی مهارتی اجتماعی است که افراد با آموزش فرا می‌گیرند تا به کمک آن بتوانند روابط مؤثر برقرار کنند. هوش هیجانی پایین به معنی فقدان یکی یا همه مهارت‌های برقراری ارتباط مؤثر است. متأسفانه نظام آموزشی در زمینه آموزش مهارت‌های زندگی به جامعه غفلت ورزیده است. اقدام به آموزش دادن مهارت‌های زندگی از پایه کودکان تا پایان دبیرستان به‌طور مستمر و منظم نیاز مبرم امروز جامعه ایرانی است اما با توجه به اینکه جمعیت وسیعی از بزرگسالان بدون دریافت آموزش با آزمون و خطاهای بی‌شمار زندگی را سپری می‌کنند، بهتر است به شکل فردی و خودجوش به کسب مهارت‌های زندگی از یادگست‌های آموزشی این مهارت‌ها که در اینترنت موجود است یا مشاوره گرفتن از مشاوران متخصص به‌ویژه در مطالعات خانواده‌مبادرت ورزند.

هنگامه



نقیسه زمانی
فصلی‌بدین‌همراه

همسر گازر و نگهداری از داراب

نگاهی کوتاه به زنان در شاهنامه

در زمان پادشاهی همای بر ایران، گازی (رخت‌شوی) با همسرش زندگی می‌کرد. همسر گازر داغ از دست دادن کودکش را در دل داشت.

زن گازر از درد کودک‌نواں خلیده رخان تیره گشته روان در همین دوران غم‌پروری همسر گازر، فرزند همای، ملکه ایرانی، متولد شد. چون همای به جای همسر متوفی خویش بر تخت سلطنت نشسته بود، ترس گرفتن سلطنت از او دادن پادشاهی به فرزند ذهنش را درگیر کرد. چاره‌اندیشید و به‌رازداران خویش فرزند را سپرد و خواست او را در صندوقی پر از جواهر و زر قرار دهند و صندوق محمل نوزاد در آب افکنند. صندوق به آب سپرده شد تا به جویی رسید که گازر بر سر آن رخت می‌شست. صندوق را از آب گرفت و بگشود. چون نوزاد را با آن جواهرات بدید، صندوق را به خانه برد و ماجرا برای همسر تعریف کرد. همسر گازر با دیدن روی نوزاد شاد شد.

زن گازر آن دید خیره‌بماند بر او بر جهان‌آفرین را بخواند ز خوبی آن کودک و خواسته دل او ز غم گشته پیراسته

نام او را چون از آب گرفته بودند داراب گذاشتند. روزی همسر گازر از او پرسید: «با این جواهرات چه خواهی کرد؟» رخت‌شوی پاسخ داد: «بهتر است از این دیار برویم و جایی دیگر سکنی گزینیم تا مردمان آنجا از گذشته پررنج ما بی‌خبر باشند.» این چنین شد که به شهری دیگر رفتند و از آن جواهرات بغروختند و برای خویشان خانهای فراهم کردند. روزگارشان به‌خوبی می‌گذشت تا آنکه داراب بزرگ شد و همچون نیاکان خود صاحب زور و قدرت. روزی شمشیر بر همسر گازر کشید که «چرا مرا شباهتی با شما نیست؟ اگر جان خویش عزیز داری، حقیقت بر من فاش کن.» همسر گازر نیز راز بر ملا کرد و هرچه از آن جواهرات مانده بود به داراب داد. داراب سلاح جنگ خرید و به لشکر همای پیوست و عازم جنگ با روم شد. در راه، طوفانی سهمگین سپاه را به اطراف پراکند و داراب به‌ویرانه‌ای پناه برد و به خواب رفت. فرماندار لشکر چون به آنجا رسید، صدایی از ویرانه برخاست

که ای طاق‌آزده هشیار باش به این شاه ایران نگهدار باش سپهبد دستور داد ببینند چه کسی زیر طاق است. داراب را بیدار کردند و او بر اسبش نشست و از زیر طاق بیرون شد. همان دم، طاق فرو ریخت و سپهبد تعجب کرد. جایی برای استراحت به داراب داد و اسبی تازی و سلاحی زر به وی هدیه کرد. از نژادش پرسید. داراب ماجرای زندگی بر وی گفت. سپهبد لشکر به داراب سپرد و داراب پیروز جنگ شد. سپهبد نامه‌ای به همای نوشت و ماجرای جوان را گفت و فرجام آن شد که داراب بر تخت شاهی نشست. گازر و همسرش نیز به تبریک و تهنیت دست‌پروده خویش، نزد داراب رفتند. داراب به آنان پاداشی بخشید و رو به گازر گفت: «برو بر پیشه خویش پایدار بمان. شاید روزی نوزادی دیگر از آب بگیری و بسا همسرت او را بیروزی و او روزی پادشاه شود.»

آیا همه طلاق‌های روزگار فعلی در جامعه ما ناشی از انتخاب‌های اشتباه است یا تعداد چشمگیری به دلیل نداشتن مهارت‌های زندگی و برقراری ارتباط مؤثرند؟ متأسفانه عادی‌سازی طلاق یکی از آسیب‌های اجتماعی دوران کنونی برای کانون خانواده است و از مهم‌ترین عواملی که سبب شده است طلاق به انتخابی رایج در برابر مشکلات زندگی خانوادگی تبدیل شود نبود آموزش افراد در زمینه تاب‌آوری و مدارا و مهارت‌هایی نظیر کنترل خشم، معناسازی برای زندگی مشترک و به‌طور کلی زوال هوش هیجانی است

+

(۴)

شماره

شهربانو

ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب‌امتیاز
شهرداری مشهد
مدیرمسئول و سردبیر:
سید هادی فیاضی
مسئول ضمیمه
حمیده وحیدی

زنی در قاب توسعه

معصومه رخصی کارآفرین نمونه مشهدی از سال ۸۱ با مبلغ اندکی وام و یک تکه زمین اجاره‌ای کارش را آغاز کرد. او هم‌اکنون از بزرگ‌ترین پرورش‌دهندگان بوقلمون کشور است.



بخشی از کتاب:

«تکلیف‌مان کرده‌ای تا دل‌بستگی‌هایمان کم نشود تا مبادا روزی بیاید که دنیا را بیشتر از آخرت دوست داشته باشیم. می‌گوییم اتفاق کن و نه کلامت، این نکته سنجاق شده که: هرچقدر ارزش چیزی که اتفاق می‌کنی برای خودت بیشتر باشد، ارزش خودت پیش من بالاتر می‌رود. می‌گوییم: منت نگذار. می‌گوییم: آنچه را

هرکسی برای خودش دل‌نوشته‌هایی دارد. چیزهایی که برای خودش می‌نویسد و شاید نداشته باشد که آدم دیگری آن‌ها را بخواند، نامه‌هایی یواشکی که بین دلش و خدایش ردوبدل می‌شود. گاهی بزرگ می‌شوی و می‌بینی چه چیزهای کوچکی دل‌نگرانت کرده بوده است. گاهی هم پیش می‌آید که به احساس زلال و دریای درونی‌ای که داشته‌ای به فراموشی سپرده‌ای رشک می‌بری. باز هم خوب است. باز چیزی برای خودت به یادگار گذاشته‌ای تا بعدها دل‌خوشی‌ها و دل‌نگرانی‌هایت را مرور کنی و ببینی چه کرده‌ای. «نامه‌های یواشکی!» عنوان کتابی است از «سیده‌زهرابرقعی»، کتابی با نثری ساده و شاید مناسب هر کسی که

گذری کوتاه به کتاب «نامه‌های یواشکی»

آرام می‌گوییم اما تو می‌شنوی

می‌خواهد یک متن خودمانی بخواند. کتابی کوچک و مختصر است تشکیل‌شده از ۴۰ نوشته که هرکدام به بهانه‌ای از آیات قرآن نوشته شده است. نمی‌توان این یادداشت‌ها و دل‌نویسی‌ها را تفسیری از آیات دانست. خود نویسنده هم چنین ادعایی ندارد و در پیش‌گفتار کتابش این گونه ادعا می‌کند که این کتاب حاصل کشف‌های او از آیات قرآن است. او خود را مخاطب این کتاب و کتابش فرض کرده و آنچه درک کرده نوشته است. این کتاب کوچک حاصل خرده‌کشف‌های اوست. در پایان هم یادآوری می‌شود که این کتاب تفسیر و تأویل آیات نیست. فقط گامی است در جهت نزدیک‌تر شدن به معنای واژه‌هایی که به واسطه قرآن آن‌ها را کشف کرده است. کتاب چنان که گفته شد ساده و بدون هیچ پیچیدگی است. هر بخش کتاب که حدود یک صفحه است عنوانی دارد و اشاره‌ای از کنگ‌بم به یکی از آیات قرآن که در پایان کتاب، این آیات و ترجمه‌شان برای توجه‌دادن بیشتر مخاطب منتشر شده است. کتاب صفحه‌آرایی مناسبی دارد و لایه‌لای صفحات برمی‌خوریم به تصاویری سیاه و سفید که بی‌ربط با مضامین کتاب نیست.



نامه‌های یواشکی

• نویسنده: سیده زهرابرقعی